

آقای دهباشی گرامی

از این که درباره‌ی «بامیان» نوشتارهایی را که گریایی دلستگی و ارج نهادن شما به فرهنگ ایران کهن است (در شماره‌ی هفدهم - فروردين و اردیبهشت ۱۳۸۰) برای آگاهی پویندگان این فرهنگ درج نموده‌اید، و عکسهایی از آبادی تا ویرانی آن را در مجله‌ی ارزشمندان بازناب داده‌اید، ادب و احترام هر ایران‌پرستی را برمی‌انگيزد.

اما آنچه در این نوشتارها در خور درنگ و بازنگری است این که در همان شماره در صفحه‌ی ۵۰ آمده است:

«بامیان محل برخورد سه تمدن یونان و بودایی و ساسانی است».

۱- باید گفت که: بامیان، شهری است بسیار کهن، با تمدنی سراسر ایرانی که از کانونهای فرهنگی فلات پهناور ایران زمین بوده است، یعنی از کانونهای مغانی که بعدها بوداییان در آن جای گرفتند و آنچه را که از مغان بر جای مانده بود، پس از چند صد سال به نام دین و آیین و باور خود نامیدند و به آیندگان سپردند.

«اسپونر» آیین بودا را برگرفته از کیش مغان و خود «بودا» را ایرانی می‌داند. «ذبح بهروز» نیز از دستبرد اروپاییها به یادمانهای بودایی و دیگرگون سازی آنها سخن گفته است. برای آگاهی بیشتر بنگرید به:

- خط و فرهنگ، ۱۵۸ تا ۱۶۰.

- گاهنامه‌ی هنر و مردم، شماره‌ی ۱۱۴ تا ۱۲۱: عصر طلایی امپراتوران موریابی هند.
- چهار سو و نگرشی کوتاه بر تاریخ و جغرافیای تاریخی، ۱۵۲ و ۲۲۲.
- ۲ - همچنین درباره‌ی «تندیسهای کوه پیکر بامیان» در همان شماره در صفحه‌ی ۵۱ آن مجله‌ی وزین چنین می‌خوانیم:

«شکل مجسمه‌ها مخلوطی است از سبک یونانی و هندی و...».

امروزه با توجه به تحقیقات دقیقی که از سوی پژوهشگرانی چون اصلاح غفاری (قصه‌ی سکندر و دارا) و احمد حامی (سفر اسکندر بزرگترین دروغ تاریخ) انجام گرفته دیگر نمی‌توان به سادگی از نفوذ یونان در ایران سخن راند.

همچنین در صفحه‌ی ۵۲ همان شماره آمده است:

«حالت نرم و گوشتنی و زنانه‌ای که بدن بودای کوچک دارد (و از نزدیک چون شاهزاده خانم خوشگذرانی می‌نماید) تصور زن بودن خود را در اذهان ایجاد کرده بود».

الف: چنان که به تندیسهای بازمانده از روزگاران کهن بنگریم، هیچ‌گاه نقش بانوی خوشگذرانی را که امروزه مورد نظر است نخواهیم یافت. زیرا در آن روزگاران با نگرش درست به پرورش و آموزش، به ویژه طبقات بلند پایه‌ی اجتماعی مانند شاهزادگان که همواره سرمشق مردم بوده‌اند، خوشگذرانی به معنا و برداشت امروزی جایی نداشته است.

ب: هنرمندانی که این تندیسها را در دل سخت کوه کنده‌اند، کوشیده‌اند که آرمانهای ملی و ایرانی را آگاهانه به نمایش در آورده‌اند و در دل زمان، جاودانه سازند و پیام روزگار فرهمندشان را به آیندگان برسانند. چنان که هر تندیسی و یا هر نقشی و یا هر تندیسی که در جای جای فلاحت پهناور ایران زمین است دارای پیامی خودمندانه است.

تندیس خانم چاق و گوشتنی خوشگذران چه پیامی را می‌تواند برای آیندگان داشته باشد؟! آن هم شاهزاده خانم!! اگر باریک بیانه بدین تندیس، یعنی «بودای کوچک» بنگریم آن را به حالت دیگری و به اندازه‌ی دیگر که بسیار کوچک‌تر است در تاق بستان کرمانشاه در کنار پادشاه ساسانی خسرو پرویز خواهیم دید. با همان پوشش چین خورده‌ی بلند که شرم و آزرم زنان ایران زمین را در دیدگاه دیدار کننده‌اش نمایان می‌سازد، که این تندیس همان آنایتی‌ای پاک و بی‌آلایش است. که از زمانهای بسیار دور پیش از ساسانیان، ایزد و نگهبان آبهای همیشه جوشان ایران زمین بوده است. اگر نگاهی به پوشش این دو تندیس بیفکنیم شباهت‌ها را در می‌باییم. اما نباید فراموش کنیم که آنایتی‌ای تاق بستان بسیار جوانتر از آنایتی‌ای بامیان است.

پ: برای دریافت بهتر مطلب بهتر است به کتاب: «شگفت‌های باستانی ایران» پژوهش: «امید عطایی فرد» از آشیانه کتاب / بخش: تندیسهای شگفت‌انگیز؛ «بت‌های بامیان» نگاهی بیفکنیم تا

Bouddha de 55 m de haut, V^e siècle.

راز این دو تندیس که ایزد «بهرام» و ایزد بانوی آبها «آناهیتا»ست بر ما گشاده شود. این کتاب، هنگام هجوم طالبان به پیشگاه بلند تندیسهای ایزد «بهرام» و ایزد «آناهیتا» زیر چاپ بود و پس از کشته شدن این دو ایزد، به دست اهربیمن خوبیان اهرمن چهره، از صحافی بیرون آمد.

در این کتاب چنین می‌خوانیم:

«شهر باستانی بامیان که میان هرات و بلخ بود، از کانون‌های بزرگ معانی و سپس بودایی به شمار می‌رفت. در دل صخره‌های کوه، شش هزار خانه کنده کاری شده و پیکره‌هایی بود که دو تا از آنها به گونه مرد و زن، با بلندای ۶۰ ذرع (۶۲ متر) و پهنای ۱۶ ذرع (۱۶/۵ متر)، چشمگیر می‌نمودند.*

از کف پای ایشان تا سر انگشتان و اندام‌های دیگر، راه باز کرده بودند که می‌شد در میان پیکره‌ها گردش کرد.** این دو پیکره نامدار سرخ بت و خنگ بت خوانده می‌شدند. «خنگ» به معنای سپید است و بنابراین خنگ بت یا «بت سپید» نماد ایزد آناهیتا (ناهید) و دیگری (سرخ بت) نماد ایزد بهرام (مریخ) می‌توانسته‌اند باشند. به ویژه که در داستانهای کهن،

این دو «ایزد - سیاره» بسان دو دلداده نمودار شده‌اند.

در فرهنگها نیز نوشته‌اند که «سرخ بت» و «خنگ بت» عاشق همدیگر بوده‌اند و در دیوانها این

سروده‌ها به یادگار مانده است:

گر صبح رُخ گردون چون خنگ بتی سازد

تو سرخ بتی از می‌بنگار به صبح اندر

کردی میان سرخ بت بامیان ستیغ

باشی بر آن که خنگ بتی را کنی به چنگ

(سوژنی سمرقندی)

در کف از جام خنگ بت بنگر

بر رخ از ماده سرخ بت بنگار

(خاقانی شروانی)

یکی از پاستانشناسان درباره بامیان نوشته است:

همه شهر به گونهٔ غاری در آمده که راهبان بودایی طی چند سده، در خانه‌های سنگی آن

زیسته‌اند تا توانسته‌اند نوشتارهای گرانبهایی را گردآوری کنند. هم اکنون سه تنديس غول

آساکه از دل صخره تراشیده شده‌اند گویی نگاهبانان آن شهر ویران هستند. بلندای

بزرگترین پیکره، ۵۳ متر می‌باشد که ۷ متر بیشتر از تنديس آزادی در نیویورک است.

پیکرهٔ دیگر ۳۵ متر و سومی ۱۰ متر بلندی دارد. پیکره‌های دیگر، کم‌کم کوچک

می‌شوند تا واپسین تنديس می‌رسد که قدر و قامت انسان را پیدا می‌کند. راهبانی

کوشیده‌اند تا آنها را به شکل بودا در آورند... هر چند تنۀ پیکره‌ها بی‌گزند مانده، ولی

دست زمانه، بخشهای برجسته چهره‌های آنها را از میان برده و همین، مایه دو دلی

باستان شناسان گشته که چگونه می‌توان تنديسی را که بدون لب و پیشانی و چشم

است، همانند بودا دانست.*

از بناهای نامدار بامیان، بتکده مولتان با گنبدی به بلندای ۱۸۰ ذراع (۹۰ متر) بود. در آنجا

بتی از آهن به بلندی ۷ ذراع ($\frac{3}{5}$ متر) نهاده بودند که در هوا شناور بود؛ زیرا گردادر گنبد را

سنگ مغناطیس به کار برده بودند که به گونه‌ای یکنواخت، بت آهنی را به سوی خود

می‌کشید.**